

بررسی و ارزش‌گذاری کاربرست تزییق مفهومی در واژه ضرب در تفاسیر با محوریت آیه ۳۴ سوره نساء

زهره نریمانی^۱

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۶/۱۶ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۱۱/۱۰)

چکیده

از جمله شاخه‌های مطالعاتی حوزه معنائشناسی، بحث «تحوّل معنایی واژگان» در قرآن کریم است که به معنای توجه به تغییرات ایجاد شده در معنا و مفهوم برخی واژگان در قرآن و پیشینه معنایی آن در دوران پیش از نزول یعنی در عصر جاهلی است. تزییق مفهومی به عنوان یکی از این تحولات معنایی، به معنای آن است که تعداد اشیائی که یک واژه بر آن دلالت می‌کند با گذشت زمان و تحول جریان‌ها رو به کاستی نهاده، و یک واژه، در یک معنا منحصر شده است. این اصل آن هنگام که برای بررسی واژه‌ای در همان هنگام نزول اعمال شود، امری طبیعی و بدون نقد است. اما تزییق مفهومی یا معنا در قرآن هنگامی از مدار صحت خارج می‌شود که میان نزول قرآن و تفسیر آن فاصله بسیاری قرار گرفته باشد و مفسران بخواهند براساس تزییق مفهومی که برای یک واژه در عصر تفسیر رخ داده، کلام را تفسیر و معنا کنند. برخی از واژگان قرآن مانند ضرب در آیه ۳۴ نساء از این سرنوشت برخوردار بوده است. هنگامه نزول قرآن این واژه از معانی بسیار متعدد برخوردار بود که یکی از معانی شایع آن نکاح بود. اما پس از چند قرن مفسران که بیشتر و اولین آن‌ها غیرعرب زبان بودند، مفهوم گسترده ضرب را در کتک زدن حصر نموده و پس از آن در پی توجیهاات متعدد در تفسیر آیه برآمدند. این پژوهش برآن است تا با بررسی معنائشناسانه این واژه و تبیین معنای گسترده ضرب و تمرکز بر معنای نکاح برای آن تفسیری نو از آیه ارائه دهد و با ادله‌ها و مستندات دیگر آن را تحکیم بخشد.

واژگان کلیدی: آیه ۳۴ نساء، ضرب، قبض معنائی، معنائشناسی، نکاح.

طرح مسئله

معناشناسی در زمانی (تاریخی) از جمله انواع معناشناسی است که واژگان قرآنی را بر اساس بار معنایی آن‌ها در گذشته و آنچه بوده‌اند و نیز کارکرد آن‌ها بر اساس متون قبل از قرآن مورد ارزیابی قرار می‌دهد؛ بنابراین برای کشف لایه‌های معنایی واژگان منتخب حوزه دینی، نیاز است که از لحاظ تاریخی و پیشینه معنایی مورد بررسی قرار گیرند؛ به عبارتی بررسی شوند که معنای اولیه آن‌ها چه بوده و در گذر زمان چه تغییرات معنایی یافته و آیا قرآن لزوماً بار معنایی آن‌ها را دستخوش تغییر نموده یا در مواردی، همان معانی را در القای مفاهیم خود به کار گرفته است. واژگانی که در این نوع از معناشناسی مورد بررسی قرار می‌گیرند مستلزم در نظر گرفتن دو مقطع زمانی خاص است. در واقع بررسی پدیده‌های زبان در لایه‌های متوالی و مقاطع و دوره‌های مختلف زمانی مطالعه در زمانی است (باقری، ۷۶-۷۸؛ مشکوه‌الدینی، ۳۶). مطالعه معناشناسی در زمانی دو نتیجه را به همراه دارد: کشف تغییر معنایی و نقد تغییر در صورتی که تغییری در حوزه معنایی صحیح صورت نگرفته باشد و معنای اصلی واژه دگرگون یا سخیف گشته باشد. فاصله زمانی کوتاه یکی از دلایلی است که باعث می‌شود در حوزه در زمانی واژگان، تغییراتی صورت نگیرد. اما در فاصله زمانی بلند، با توجه به دگرگونی در فکر و اندیشه مردم در گذر زمان و تغییرات رفتاری و شخصیتی آنان، واژگان جدیدی در قاموس لغات یک ملت وارد شده و گاه معنا و موضوع برخی واژه‌ها به قهقرا و فراموشی سپرده شده و مفهوم اصلی خود را از دست می‌دهند. زبان عربی نیز از این قاعده مستثنی نبوده و در اثر تغییرات فرهنگی و اجتماعی، دستخوش دگرگونی در معنای بسیاری از واژگان شده است. از این‌رو، برخی واژگان به کار رفته در قرآن، در نزد مفسران پسین دچار تغییر و تحول در معنا شده و برخلاف مفهومی که در متون جاهلی و عصر نزول داشته، عرضه شده است. تحول معنایی در شقوق گوناگون آن نزد لغویون بزرگ و اقدم امری قابل توجه بوده و در مواضع گوناگون بدان توجه داده‌اند. ابن‌فارس (۵۹۳ هـ) می‌گوید: «عرب در جاهلیت، بر میراث پدرانشان در زبان، آداب و رسوم، مناسک و قربانی‌ها بودند، پس هنگامی که اسلام آمد، احوال آن‌ها دگرگون و ادیانشان منسوخ گشت و در زبانشان، الفاظی، از مواضعی به مواضعی دیگر، به سبب اضافاتی که صورت گرفت و احکامی که وضع شد، منتقل گردیده و معنای دوم، معنای اول را از بین برد و مردم پس از درگیری‌ها، تجارت‌ها، کسب و کار و امرار معاش در سفرهای زمستانی و تابستانی و پس

از علاقه‌مندی به شکار، خمر و قمار، به تلاوت قرآن عزیزی که هیچ باطلی از پیش و پس، بر آن وارد نمی‌شود مشغول شدند» (ابن‌فارس، ۴۴/۱-۵۴). از این‌رو مفهوم واژگانی همچون «مؤمن، مسلم، کافر، منافق، فاسق، جهاد، صلاة، صیام و...»، در قرآن کریم نسبت به معنای ریشه آن‌ها در دوره جاهلی دچار تغییر معنایی گشت و در مفهومی نوین مورد استفاده قرار گرفت. ابوهلال عسکری نیز در این باره می‌گوید: «در اسلام، معانی جدیدی به وجود آمد و بر آن‌ها نام‌هایی گذاشتند که در جاهلیت برای معانی دیگری به کار می‌رفت. نخستین آن‌ها، قرآن، سوره، آیه و تیمم بود. خداوند می‌فرماید: «فَتِيْمَمُوا صَعِيْدًا طَيِّبًا» (النساء: ۳۴؛ المائده: ۶): «یعنی خاک تمیزی را جست و جو کنید». سپس استفاده از این کلمه بسیار شده و به معنای «مسح کردن» در آمد (عسکری، ۳۵). امروزه تحول معنایی واژگان قرآنی در چهار سطح مورد بررسی واقع می‌شود: بسط معنایی یا «توسیع معنایی»، ترفیع معنایی، تنزل معنایی، تزییق معنایی یا تخصیص معنایی.

«توسیع معنایی»، تعمیم یا گسترش دایره معنایی لفظ، یک مصداق از تطورات معنایی است. در زبان‌شناسی تعبیر گسترش دایره معنایی به کار می‌رود و مقصود آن است که تعداد چیزهایی که یک واژه بر آن دلالت دارد، افزایش پیدا کرده است (آلاتور، ۲۰۱). بسط مفهومی با تعبیر «توسیع معنایی» نیز کاربرد دارد. توسیع، گسترش و امتداد یک معنا زمانی پیش می‌آید که انتقال از معنایی خاص به معنایی عام رخ دهد، به‌طوری‌که مصادیق یک کلمه بیش از سابق شده یا حوزه کاربرد آن از گذشته وسیع‌تر می‌شود (مختار عمر، ۱۹۵).

«ترفیع معنایی»، گونه دیگری از تحولات معنایی است. بر حسب این فرایند، لفظی در گذر از مقطع زمانی به مقطع زمانی دیگر، دچار تغییر معنایی می‌شود و به لحاظ بار عاطفی به مفهومی دلالت می‌کند که مثبت‌تر از مفهوم گذشته است (صفوی، ۳۰).

«تنزل معنایی»، نوع دیگری از تحول معنا است، که به معنای تغییر در معنای غیر صریح واژگان است که بیشتر در قالب معانی عاطفی بررسی می‌شود. عمده‌ترین گونه‌های تغییر عاطفی که به تحلیل در آمده‌اند، تنزل معنایی (انحطاط یا ابتدال معنا)، در تقابل با ترفیع معنایی (ترقی معنا) است (مختار عمر، ۱۹۶). به این صورت که لفظی در گذر زمان، از یک مقطع زمانی به مقطع زمانی دیگر و به لحاظ بار عاطفی به مفهومی دلالت کند که نسبت به مفهوم گذشته‌اش، منفی می‌شود (صفوی، ۳۷).

یکی از تحولات مهم در واژگان قرآنی و جاهلی، تضییق مفهومی واژگان است. تضییق معنایی یا مفهومی به این معناست که یک واژه در یک دوره، در معانی وسیعی به کار رفته ولی در اثر گذشت زمان و رویکرد رخدادهایی در عالم معنادهی واژه‌ها، دچار ضیق مفهومی شده است و به تعبیر زبان‌شناسان، تعداد اشیائی که یک واژه بر آن دلالت می‌کند، رو به کاستی نهاده، و یا یک واژه، مفهوم تخصصی‌تری پیدا کرده است (آلاتور، ۱۳۸۴، ۲۰۲). ابراهیم انیس نیز محدود کردن معنا را «تخصیص معنا» نامیده است (مصطفوی، ۵۲)، یعنی تغییر دلالت از معنای کلی به معنای جزئی یا محدود کردن حوزه آن، که برخی آن‌را تحدید یا کاهش معنایی واژگان تعریف کرده‌اند (مختار عمر، ۱۹۶). بسیاری از واژگان در جاهلیت چندمعنایی بوده و قرآن نیز در موارد گوناگون از معانی متعدد آن استفاده کرده است؛ اما مخاطبان بعدی قرآن در هنگام فهم و تفسیر قرآن، معنای غالب و پررنگ آن‌را برای همه مستعملات به کار گرفته و دیگر معنای واژه را از حیث اعتبار و تفسیر صحیح برانداخته‌اند و این‌گونه مراد حقیقی خداوند از برخی آیات در بستر این خطای معناشناختی، به حاشیه کشیده می‌شود. برای شناخت معنای الفاظ قرآنی، باید به سه مؤلفه در کنار هم توجه کرد: نخست: آنکه باید معنای لغوی کلمه در تمام وجوه و مفاهیم آن مورد توجه قرار گیرد. دوم: برای دستیابی به معنای عرفی کلمات، لازم است فرهنگ پیش از نزول قرآن کریم مورد بحث و مطالعه قرار بگیرد. سوم: علاوه بر دو مورد پیشین باید بافت و سیاق قرآن مورد بررسی قرار گیرد. تا با جمع همه این مدآقه‌ها، آنگاه تفسیری صحیح از آیه ارائه داد. نکته مهم و ظریف در این مبحث آن است که تخصیص معنایی و دیگر حوزه‌های علم معناشناسی هنگامی مفید و مثمر ثمر است که واژگان مورد بررسی در ظرف زمان صدور خود مورد ارزیابی و واکاوی قرار گیرند. برای نمونه واژه صلاه که در بستر زمان و با عنایت قرآن دچار ترفیع معنایی گشته است، هنگام بررسی باید معنای مستفاد از آن واژه را در هنگام نزول قرآن و در طی آن ۲۳ سال استمرار و تداوم و تعالی بخشیدن به این واژه، مورد ارزیابی قرار داد. خطا آن هنگام رخ می‌نماید که تعامل با واژگان نازل شده در عصر نزول قرآن، پس از قرن‌ها بر اساس معنا و مفهوم حاضر در عصر تفسیر، مورد کنکاش قرار گیرند. بدان معنا که در فهم و تفسیر واژه‌ای خاص به جای عنایت به معنا و مراد و استعمال آن واژه، در میان عرب هنگام نزول قرآن، به معنای غالب و شایع آن در عصر مفسر توجه شود. می‌توان گفت در حوزه تخصیص مفهومی یا تضییق معنایی این رویکرد مکرر اتفاق

افتاده است. بدین‌گونه که در هنگام نزول قرآن برای یک واژه، معانی متعددی جریان داشته و قرآن در مواضع گوناگون از همه آن‌ها و یا چندین مورد آن‌ها بهره برده، اما با گذشت زمان در محاورات عموم از شیوع و گستردگی معانی واژه، کاسته شده و واژه در یک معنای خاص منحصر گشته و بدین‌گونه دیگر معانی مورد نظر از واژه از نظر مفسران دور گشته و معنای حقیقی و مراد جدی خداوند پنهان مانده است. واژه ضرب به چنین سرنوشتی دچار گشته و از جمله واژگانی است که از منظر علم معناشناسی نیازمند کاوش و تتبع بسیار است. از آن جهت که استعمال این واژه، در قرآن مکرر بوده و در کتب اصیل لغت نیز معانی گسترده و متنوعی را برای آن برشمرده‌اند. این اهمیت آنگاه بیشتر خواهد شد که در کتب تفاسیر هنگام مراجعه به آیات مورد بحث، در برخی آیات مانند آیه ۳۴ سوره نساء، عموماً یک معنا را برای آن مورد ملاحظه قرار داده و از احتمال برخورداری آیه از معانی دیگر دوری جستند.

۱. پیشینه پژوهش

در حوزه معناشناسی «ضرب» و تحلیل آیه ۳۴ نساء، افزون بر کتب تفاسیر، مقالات و نگاشته‌های بسیاری عرضه شده است. مقالاتی که به بررسی آراء مفسران در این‌باره پرداخته‌اند و یا به این آیه از وجوه تاریخی و فقهی نگریسته‌اند. از جمله آن‌ها مقاله «بررسی تاریخی جایگاه زن در جاهلیت و قرآن با توجه به آیه ضرب»، اثر علی معموری، زهرا خوش‌سخن مظفر، که در نشریه پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم، بهار ۱۳۸۹، شماره ۶، انتشار یافته است. مؤلفان در این مقاله با پذیرش اصل زدن زن به بررسی و تفسیر تاریخی آیه مبادرت ورزیده‌اند. اثر دیگر مقاله «نقد و بررسی دیدگاه عزیزه هبری در تفسیر «ضرب» زن در آیه ۳۴ سوره نساء»، اثر رسول محمد جعفری و محمد صیدی در نشریه فصلنامه علمی تحقیقات علوم قرآن و حدیث، دوره ۱۵، شماره ۲ است که نویسندگان در این مقاله، بیشتر آراء عزیزه هبری نویسنده آمریکائی را نقد نموده‌اند. مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «مسئله تنبیه بدنی زنان»، اثر محمد الطالبی، ترجمه مهدی مهریزی، نشریافته در مجله بازتاب اندیشه، مرداد ۱۳۸۴، شماره ۶۴ است. نویسنده بر آن است که براساس تاریخی بودن آیات، اگر شرایط ضرب زنان از میان رود، این حکم نیز ملغی خواهد شد. مقالات دیگر چون «بررسی تطبیقی تنبیه بدنی زن در تفاسیر فریقین با توجه به آیه ۳۴ نساء»؛ «آیه نشوز و ضرب زن از نگاهی دیگر»؛ «نگاهی

نو به تفسیر نشوز زوجه در قرآن»، نیز وجود دارد. تفاوت این نگاشته با پژوهش‌های انجام شده در آن است که وجه مشترک عموم این مقالات آن است که پیش‌فرض نویسندگان ضرب به معنای زدن و شتم بوده و در واقع این تزییق مفهومی را مبنای کار خود قرار داده‌اند. براین اساس به تأویل و بررسی آیه و چرایی ضرب و معنای نشوز و... پرداخته‌اند. اما در این پژوهش ما با عنایت به اصل تخصیص یا تزییق معنایی در علم معناشناسی، به معنای دیگری از ضرب که در عرب هنگام نزول قرآن و حتی امروز کاربرد دارد، اشاره نموده و این واژه را از تخصیص معنا رها نموده و معنای دیگر را با عنایت به سیاق و مفهوم آیه تقدیم می‌کنیم.

۲. معانی واژه ضرب در کتب لغت

با تأمل در کتب لغت ذیل واژه «ضرب»، به‌خوبی آشکار می‌شود که این واژه در اشکال مشتق خود از معانی گوناگون و گسترده‌ای برخوردار است. معنای‌ای که گاه برقراری ارتباط میان آن و فهم وجه اشتراک آنان برای ما که از زمان وضع این واژگان بسیار دور افتاده‌ایم، نه غیرممکن بلکه دشوار است. راغب اصفهانی، در قرن هفتم بر آن است که معنای اصلی و اولی این کلمه «زدن فیزیکی» است (راغب، ۵۰۵). برخلاف راغب، ابن‌منظور و فراهیدی در حالی به‌گونه‌ای مبسوط به پردازش معانی ضرب پرداخته‌اند که هیچ اشاره‌ای مبنی بر اصلی بودن معنای زدن فیزیکی برای این واژه نداشته و تأکید نموده‌اند که ضرب بر همه اعمال چون تجارت، زمین، سبیل‌الله، دست و... وارد می‌شود (فراهیدی، ۳۰/۷، ابن‌منظور، ۵۴۵۶/۱). ابن‌منظور درباره معانی این واژه، به‌طور گسترده‌ای توجه داشته و معانی و مفاهیم بیشتر در اشکال متعدد فعلی و اسمی آن در ساختارهای گوناگون طرح نموده است. وی برخی از معانی آمده را هم با آیات و روایات مستدل می‌سازد. لغویین اقدم و عرب‌زبان اصیل، معانی گسترده‌ای چون محکم نمودن، جلد زدن، سکه زدن، طلا (انگشتر) ساختن، نصب و اقامه نمودن، نیش زدن، خفه نمودن، تپیدن، تحرک، حرکت جنین در شکم مادر، مختل شدن امور، حرکت برق در ابر، شمشیر، مسافرت، گونه‌ای قرض دادن، سرعت، خوار کردن، نگه داشتن، بازداشتن و... (ابن‌منظور، ۳/۱-۵۴۹، فراهیدی، ۳۱/۷) را برای ضرب برشمرده‌اند. یکی از معانی آمده برای ضرب که لغویین اقدم به نقل از سیبویه، بدان به‌گونه مفصل پرداخته‌اند، نکاح یا همان آمیزش و هم‌بستر شدن است. عرب این واژه را در حالتی برای چهارپایانی مانند

شتر و گاو ماده به هنگام تمرد و نشوز برای آبستن گشتن و عمل لقاح با تعبیر ضراب الجمل به کار برده است^۱ (ابن منظور، ۵۴۶/۱). در تأیید این استفاده به روایتی نیز استناد جست‌اند، مبنی بر آنکه رسول خدا (ص)، از ضراب جمل نهی کرده است (همان).^۲ در شرح معنای ضراب جمل با تتبع در کتب فقهی و لغت به خوبی مبرهن می‌شود که ضراب جمل، همان اجبار شتر ماده در عمل لقاح و به اجبار او را به لقاح وادار نمودن است. در گذشته و شاید در عصر کنونی هم، دامدار، حیوان نر را با حیوان ماده اجتماع می‌نماید و از این طریق ولدی برای حیوان ماده درست می‌شود. ابن‌منظور در قولی ضعیف «الضَّوَارِبُ» را حالت تمرد در شتر دانسته که بعد از لقاح صورت گرفته و از شیر دادن امتناع داشته است: «و قیل: الضَّوَارِبُ مِنَ الْإِبِلِ الَّتِي تَمْتَنِعُ بَعْدَ اللَّقَاحِ، فَتُعَزُّ أَنْفُسَهَا، فَلَا يُقَدَّرُ عَلَيَّ حَلْبُهَا» (ابن‌منظور، ۵۴۵/۱). نکته مهم در هر دو معنا به کار رفتن ضرب در امر نکاح و لقاح، و امتناع و تمرد شتر ماده است که از آن به «فَتُعَزُّ أَنْفُسَهَا» یاد شده و نکته مهمتر اکراه شتر ماده بر آن عمل است. همان‌گونه که در معنای قبل هم دو اصل امتناع ماده و اجبار او بر آن وجود داشت. وجود باب فقهی و سخن از آن در میان مکاسب محرمه، مؤید استعمال شایع این معنا در هنگام نزول قرآن و پس از آن در میان عرب بوده است. همان‌گونه که امروزه نیز در میان عرب‌زبانان این واژه استفاده می‌شود.

۲.۱. معانی واژه ضرب و نشوز در قرآن بر اساس آراء مفسران

برای بررسی دقیق آیه ۳۴ و تشریح آراء مفسران ضروری است، دو واژه کلیدی آن یعنی نشوز و ضرب را از نگاه مفسران بیان کنیم.

با تتبع در منابع تفسیری مشخص گردید که بیشتر مفسران، نشوز آمده در آیه را نشوز عام و فراگیر در معنای هرگونه سرپیچی از مرد دانسته‌اند. برخی با مطرح نمودن قصه‌های سبب نزول آمده برای آیه (ابن‌ابی‌حاتم، ۹۳۹/۳؛ طبرانی، ۲۳۰/۲؛ ثعلبی، ۳۰۲/۳؛ زمخشری، ۵۰۶/۱) و برخی با تبیین شرح لغوی واژه نشوز (طوسی، ۱۹۰/۳؛

۱. وَ ضَرَبَ الْفَحْلَ النَّاقَةَ يَضْرِبُهَا ضِرَابًا: نکحها؛ قال سیبویه: ضَرَبَها الْفَحْلُ ضِرَابًا كَالنِّكَاحِ، (ابن‌فارس، ۵۴۶/۱) وَ قَدْ أَضْرَبْتُ الْفَحْلَ النَّاقَةَ فَضْرَبَهَا، وَ أَضْرَبْتُهَا إِيَّاهُ؛ الْأَخِيرَةُ عَلَى السَّعَةِ. وَ قَدْ أَضْرَبَ الرَّجْلُ الْفَحْلَ النَّاقَةَ، فَضْرَبَهَا ضِرَابًا (جوهری، ۱۶۸/۱).

۲. أَنَّهُ نَهَى عَنِ ضِرَابِ الْجَمَلِ. ابن‌اثیر می‌گوید: مراد از نهی از ضراب الجمل گرفتن پول و بها برای این کار است، نه آنکه نفس این کار محل اشکال باشد. (ابن‌اثیر، ۷۹/۳). گوئی شارع مقدس می‌خواهد افراد جامعه را به گرفتن اجرت و بها در امور جنسی عادت ندهد، تا قبح آن برای مردم ریخته نشود.

ابن کثیر، ۲۵۷/۲؛ ابن عاشور، ۱۱۶/۴؛ طباطبائی، ۳۴۵/۴؛ مکارم شیرازی، ۳۷۲/۲؛ صادقی تهرانی، ۵۰/۷، برخی دیگر با آوردن نمونه‌هایی از انواع سرپیچی گفتاری و رفتاری (فخررازی، ۷۲/۱۰؛ صادقی تهرانی، ۵۰/۷)، نشوز را عام دانسته و گستره آن را از فاحشه مبینة تا سرپیچی از فرامین روزمره شوهر گسترش داده‌اند.

بیشتر مفسران در تفسیر واژه ضرب از رأیی یکسان برخوردارند و غالباً آن را به معنای کتک زدن به کار برده‌اند (ابن عاشور، ۱۱۶/۴؛ طباطبائی، ۵۴۶/۴؛ صادقی، ۵/۷؛ کرمی، ۲۲۳/۲). در بیان این دیدگاه دلایل و توجیهاات مختلفی را آورده‌اند. در بیان کیفیت و مقدار آن به حدیثی از امام باقر (ع)، استناد می‌کنند که فرموده‌اند: منظور زدن با مسواک است (طبرسی، ۱۳۶/۵) و در کیفیت آن تصریح نموده‌اند، باید ملایم و خفیف باشد به طوری که نه موجب شکستگی و نه مجروح شدن گردد و نه باعث کبودی بدن (مکارم شیرازی، ۳۷۴-۳۷۳/۳؛ ابن عاشور، ۱۱۹/۴-۱۱۸). مغنیه در بیان میزان و حدود این کتک به تفصیل بیشتر سخن گفته و بر آن است که باید وی را اندکی کتک بزند، و هدفش از کتک باید تأدیب باشد و نه انتقام جویی. زدن در این آیه به عنوان اباحه و ترخیص است، نه به عنوان وجوب؛ زیرا همه فقها، وحدت نظر دارند که کتک نزدن بهتر است. و کسی که در مقابل آزار همسرش شکیبایی می‌کند و او را کتک نمی‌زند، از کسی که او را می‌زند در نزد خدا بهتر است. چنان که فقها اتفاق دارند که اگر از راه آسان‌تر، مقصود حاصل شود، بسنده کردن به آن، واجب و تجاوز از آن حرام است (مغنیه، ۳۱۷/۲).

۳. تعیین نوع نشوز در آیه

گفته شد مفسران برآنند که نشوز آمده در آیه نشوز عام بوده و هرگونه سرپیچی از مرد را شامل است. اما قرائنی وجود دارد که اثبات کننده خاص بودن نشوز و حصر آن در امر روابط زناشویی است. در اینجا به شرح این دلایل و قرائن می‌پردازیم:

۳.۱. وجود واژگان قانت و اطاعت در آیه

بررسی تمام آیه نشان‌دهنده آن است که خداوند در این آیه از دو گونه اطاعت یاد نموده است. اطاعت اول «قنوت» و اطاعت دوم «أطاعة» است. «قانت» از ریشه «قنت» به معنای پیروی می‌باشد. البته برخی آن را پیروی ملازم با خضوع تعریف نموده‌اند (راغب اصفهانی، ۶۸۴). در آیه ۳۴ نساء و نیز ۵ تحریم که قانت، درباره زنان به کار رفته سه

دیدگاه وجود دارد؛ در دیدگاه اول، قانت به معنای اطاعت مطلق زن از همسر خویش است (طباطبایی، ۵۴۴/۴). در دیدگاه دوم، برخی، اطاعت از خدا را به همراه اطاعت از همسر برای تفسیر آیه ذکر نموده‌اند (طبرسی، ۶۹/۳؛ طبری، ۳۸/۵). دیدگاه سوم، که نقطه مقابل دو دیدگاه قبل است، عده‌ای از مفسران بر آن هستند که قانت، ضرورتاً اطاعت از خداوند بوده و نه اطاعت از همسر (ابن‌عاشورا، ۱۱۲/۴؛ حقی برسوی، ۲۰۱/۲؛ صادقی تهرانی، ۴۵/۷). این مفسران بین اطاعت و قنوت، تفاوت قائل شده و گفته‌اند قنوت، اطاعتی همراه با میل، اراده، رغبت و محبت است (صادقی تهرانی، ۴۵/۷). به همین دلیل، اطاعت نمی‌تواند جایگزین قنوت شود، زیرا در اطاعت رغبت و اجبار، هر دو نهفته شده است.

اگر قنوت، در معنای اول و دوم صحیح باشد، آنگاه نشوز آمده در ادامه برای زن، نشوز عام بوده و هر نوع سرپیچی و تمرد زن از مرد، شامل قانون نشوز شده و مرد حق اجرای مراحل سه‌گانه را دارد. اما چنانچه رای سوم، درباره قانت صحیح باشد، دیگر این نشوز به معنای سرپیچی از فرامین شوهر نبوده و نشوز در معنای خاص خود یعنی تمکین در امور مخصوص زناشویی است.

با تأمل در قرآن ذیل آیاتی که قانت در آن به‌کار رفته، چند نکته ظریف قابل استخراج است:

در قرآن کریم، واژه قانت در وجوه متعدّدش ۱۲ بار به‌کار رفته است که در این میان، پنج آیه آن در خصوص زن و زنان است (النساء: ۳۴؛ الاحزاب: ۳۱ و ۳۵؛ التحريم: ۵). موارد باقی‌مانده در خصوص مردان و با صیغه مذکر استفاده شده که در برخی موارد با وجود قرینه می‌توان گفت، قاعده تغلیب است. قانت بودن برای غیرعاقل هم به‌کار رفته است (البقره: ۱۱۶؛ الروم: ۲۶). در برخی آیات، قانت بودن را منحصر در خدا نموده است (البقره: ۲۳۸؛ آل‌عمران: ۴۳؛ النحل: ۱۲۰). قانت بودن در کنار دیگر اعمال عبادی خالصانه آمده است (آل‌عمران: ۱۷؛ الزمر: ۹؛ التحريم: ۵ و ۱۲). در یک مورد قانت بودن برای خدا و رسول (نه نبی)، آمده که آن هم خطاب به زنان پیامبر(ص) است (الاحزاب: ۳۱). در یک مورد قانتین و قانتات کنار هم آمده‌اند (الاحزاب: ۳۵).

در مقابل، واژه اطاعت با مشتقات آن ۱۱۸ بار در قرآن به‌کار رفته است. اطاعت در قرآن به‌طور مکرر از خدا و رسول خدا(ص) توصیه شده است (النور: ۵۲ و ۵۴؛ الاحزاب: ۳۳ و...). اما نکته قابل‌توجه در باب اطاعت این است که اطاعت از غیر خدا و رسول نیز

در قرآن توصیه شده است، مانند اطاعت از همسر یا عدم اطاعت از کفار (النساء: ۳۴). وجه افتراق قنوت و اطاعت در آن است که قنوت فقط مختص خداست و حتی انبیاء الهی چون ابراهیم را به خاطر قانت بودن، تجلیل نموده است. شاید بتوان گفت: در قنوت همان حالت میل و رضا و شوق نهفته است که آن هم به دلیل شناخت و درجه بالای معرفت و ایمان است. ولی اطاعت می‌تواند از روی اجبار و عدم طیب خاطر باشد (النور: ۴۷)؛ دیگر آنکه در اطاعت می‌تواند نفاق و رویگردانی هم وجود داشته باشد، چرا که گاه از سر گره است (النساء: ۸۱؛ المائدة: ۹۲).

تا بدین جا این نکته حاصل شد که بین قانت و مطیع بودن در فرهنگ قرآنی، تفاوت‌های مهمی وجود دارد که مهمتر از همه، اختصاص حالت قنوت برای خداوند است؛ برخلاف اطاعت که درباره دیگر ذوی‌العقول به صورت ایجابی و نفی کاربرد دارد و قنوت به همراه میل و رضا و تسلیم قلبی است، در حالی که اطاعت می‌تواند از سر اجبار و اکراه باشد.

اما درباره واژه قانت، به‌طور خاص در آیه ۳۴ سوره نساء، علاوه بر دلایل لغوی، قرائن و دلایل دیگری هم وجود دارد که قانت بودن در آیه مورد بحث را، اطاعت صرف برای خدا می‌داند نه همسر. دلایل بدین قرارند:

اول: اوصافی که همراه ویژگی قبل و بعد از «قانتات» آمده است: از جمله «الصالحات» و «حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»؛ همگی سخن از اوصافی است که زن باید با اطاعت از خداوند برای خویش کسب کند. صالح باشد در راه خدا و حافظ تمام امور غیبی باشد که خداوند آن‌ها را به‌عنوان امری غیب محفوظ داشته، چرا که بیان آیه، مطلق است و بعید به نظر می‌رسد، منظور از غیب در این آیه، امور غیبی همسر هم‌چون مال و ناموس باشد؛ زیرا اطلاعات قرآنی را باید با دلیل مقید نمود. همین حالت در آیه ۵ سوره تحریم هم درباره زنان پیامبر صادق است. «عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا»؛ جز دو مورد آخر که ناظر به وضعیت فیزیولوژی زنان است، تمام اوصاف قبل و بعد از واژه قانتات، همگی خبر از اوصاف و عباداتی است که ناظر به تقوا، ایمان و کسب مدارج عالیة معنوی است نه خانوادگی.

دوم: در انتهای آیه پس از ترسیم مراحل رفع اختلاف، خطاب به مردان می‌فرماید: اگر زنان پس از طی این مراحل از شما اطاعت کردند، دیگر بر آن‌ها ستم نکنید. «...فَإِنْ أَطَعْتَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا...». اگر قنوت اول اطاعت از شوهر بود، صحیح‌تر آن بود

که در انتهای آیه، باز از همان واژه استفاده می‌نمود. اما تغییر واژگان، آن هم در یک موضع و موضوع، بیانگر تفاوت محتوایی آن‌هاست. پس نتیجه آنکه قانت در این آیه، به معنای اطاعت خالصانه و با طیب خاطر و از سر معرفت و شناخت صرفاً برای خداست که از ویژگی‌های زنان خوب به شمار آمده، و نمی‌توان آن‌را در معنای اطاعت مطلق زن از شوهر دانست که تمرد از آن مشمول قوانین سه‌گانه آیه ۳۴ باشد. بر این اساس نشوز آمده در آیه که خوف از آن برای مرد، همراه راهکارهای سه‌گانه طرح شده است، نشوز خاص یعنی سرپیچی از وظایف زناشویی (نکاح) است.

۲.۳. تمرکز مرحله دوم بر حضور مرد در بستر زن

یکی از مهمترین ادله خاص بودن نشوز در آیه ۳۴، تأکید بر در بستر ماندن مرد، هنگام اتخاذ راهکار دوم است. از آنجا که قرآن پیوسته از مباحث خصوصی زوجین با الفاظی در لفافه و کنایاتی چون رفت و... سخن گفته است، ظاهراً در این آیه نیز نام بردن از بستر و چگونگی رفتار نمودن در آن فضا، ناظر به همان روابط زناشویی است که خداوند با حفظ رعایت عفت کلام و ادب عالی، آن‌را یادآور می‌شود. از این جهت، اگر موضوع نشوز زن هر امری جز روابط زناشویی بود، باید به ملازمات همان امر در تنبیه و آگاه کردن وی هشدار می‌داد. برای مثال اگر زنی در امور مالی و اقتصادی خانواده، به بخل یا بخشندگی خارج از حد، دچار شده باشد، بهترین روش متنبه کردن او بعد از موعظه، خارج کردن امور مالی از دست وی در نظام خانواده است. این امر مسلم است که محروم نمودن خاطی از موضوع له، بهترین روش تربیتی است. حال اگر مراد خدا، نشوز عام باشد یعنی برای هر خطای زن با هر میزان از قبح و شدت، اعم از مالی، رفتاری مانند بددهنی و بدرفتاری با همسر و دیگران و حتی خدای ناکرده ناموسی و فحشا و... باشد، آیا در بستر پشت کردن به او و سرد بودن با او در روابط زناشویی، تنبیهی همسان و کارآمد محسوب می‌شود؟ از این‌روی می‌توان برداشت نمود که هجر در مضجع، برای نشوز و سرپیچی زن از روابط زناشویی بوده که خداوند مراحل تدریجی مطیع نمودن وی را این‌گونه ترسیم نموده است. در موضع اول، موعظه و تبیین مضرات این نشوز و فوائد همراهی در این امر با همسر برای خانواده و نظام اجتماعی است. دستور اول خداوند در این مورد، به موعظه است؛ زیرا همین تعامل و گفتگوی از روی شفقت و مهرورزی، خود می‌تواند اسب سرکش و عاصی میل زن را رام نموده و او را در این امر، لطیف و منقاد

نماید. اما چنانچه زن با این روش بر نشوز خود اصرار نماید، خداوند به مرد دستور به ماندن در بستر با حفظ رفتارهایی نموده است. و این در بستر ماندن با قهر، در واقع هم برای تنبّه زن و فهماندن تأثیر و نتایج این نشوز بر او بوده و هم شرایط برای رجوع زن و اطاعت از مرد را فراهم و آسان نموده است. زیرا حضور قهرآمیز مرد در بستر زن، پس از ایجاد فضای ناامن روانی برای او، در دسترس قرار دادن راه بازگشت و تمکین زن را به نحو سریع و محترمانه هموار می‌کند.

۴. تضييق معنا و مفهوم واژه ضرب در آیه ۳۴ نساء

پس از تبیین مراد نشوز یعنی حصر آن در نشوز خاص و تبیین معنای ضرب در فرهنگ جاهلی و نیز زمان نزول قرآن، تعیین معنای ضرب در این آیه، هموارتر به نظر می‌آید. گفته آمد عرب معاصر نزول، یکی از معانی به‌کار رفته و شایع ضرب را نکاح به معنای منقاد نمودن حیوان ماده برای آمیزش و آبستن شدن، دانسته است. پیش از این نیز مطرح شد که یکی از تحولات زبان، تضييق معناست. بدین‌گونه پس از قرون و زمان طولانی از گذشت کاربرد واژگانی در یک زبان، برخی از معانی به‌کار رفته برای آن واژه، به حاشیه و فراموشی سپرده شده و یک یا چند معنا به‌عنوان معنای اصلی مشهور می‌شود. این سرگذشت برای واژه «ضرب»، در قرآن نیز حادث شده است. این روند در علم زبان‌شناسی طبیعی است، اما در بررسی آیات و واژگان قرآن باید به این نکته مهم دقت شود که آیا هنگام نزول آیه، این تضييق مفهوم و معنایی ایجاد شده است یا خیر؟ در واژه مورد نظر، این تضييق معنا در قرون بعد از نزول قرآن، اتفاق افتاده، در حالی که در هنگام نزول قرآن ضرب از همان معانی متعدد برخوردار بوده است. ولی مفسران معنای زدن فیزیکی را به‌عنوان معنای اصلی برای آیات لحاظ نمودند.

۴.۱. ادله قرآنی ضرب در معنای نکاح

در این بخش بر آنیم ادله‌هایی مبنی بر معنای نکاح برای ضرب در آیه ۳۴ ارائه دهیم.

۴.۱.۱. سیاق

سیاق آیه دلالت روشنی در معنای نکاح برای ضرب دارد. این آیه در سوره نساء، واقع گشته و فضای کلی سوره و آیات متعددی از آن در پی تبیین حقوق زنان در صنوف

متعدد چون مادری و همسری و... است. اما در اثنای سوره و پس از تبیین بسیاری از حقوق زنان، شایسته است که به تبیین تکالیف آنان و حقوق مردان نیز توجه داده شود. در واقع از آیه ۳۲ به بعد^۱ فضا برای تبیین حقوق مردان و تکالیف زنان، مهیا می‌شود. در آیه ۳۴ خداوند در ابتدای امر، بار دیگر به حقوق زن اشاره نموده و دو تکلیف مهم مرد و در مقابل حقوق زن را متذکر می‌شود و آن دو کارگزاری مرد در امور زندگی زن و ملزم نمودن مرد بر پرداخت نفقه زن است. در ادامه آیه سخن از حقوق مردان و تکلیف زنان به میان می‌آید. این تکلیف زن و حق مرد چیزی جز تمکین در امور جنسی و روابط زناشویی نیست. کما اینکه روایات متعددی دال بر تمکین بی‌چون و چرای زن و تسلیم خود به مرد در این باره فراوان و مشهور بوده که نیازی به ذکر مجدد آن در این مقال نیست. نکته ظریف در آن است که خداوند، نحوه تبیین این تکلیف زن و حق مرد را با ارائه راهکار در هنگام سرپیچی از ادای تکلیف زن بیان نموده است. در واقع بلاغت قرآن در اینجا این‌گونه رخ نموده است که حق مرد و تکلیف زن را در قبال یکدیگر مشخص نموده و در آن واحد، راهکارهای لازم جهت استیفای حق مرد را نیز برشمرده است. بیان اوصاف «فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ»، نیز قبل از ارائه راهکارها در واقع تذکری است به زن، که از تکلیف خود در قبال مرد غفلت ننماید؛ چرا که این غفلت و نشوز، او را از دامنه صالح بودن و... خارج می‌سازد. شاید هم در این معنا باشد که چنانچه مرد از حقوق زن فروگذاری ننماید و به تکالیف خود به نحو احسن عمل کند، شرایط برای ایجاد چنین اوصاف زیننده‌ای در زن مهیا می‌شود. احتمال می‌رود قرار گرفتن این اوصاف در میان حقوق و تکالیف مرد و زن در پی تبیین هردو مورد باشد، و این یکی دیگر از وجوه بلاغی قرآن محسوب می‌گردد که با حداقل جملات، چندین مفاهیم و مضامین عالی را تشریح می‌کند. در هر صورت خداوند پس از تعیین تکلیف زن و ارائه راهکار برای نشوز او از این تکلیف، مرحله سوم کیفیت تنبه او را با واژه «وَ اضْرِبُوهُنَّ»^۲ مشخص نموده، که براساس معنای لغوی، ضرب در اینجا همان معنای نکاح و هم‌بستر شدن به اجبار و اکراه دارد. یعنی اگر زن دچار نشوز خاص گشت، مرد بعد از طی دو مرحله اول، نیازی به کسب رضایت زن در امر هم‌بستر شدن نداشته و بی‌توجه به اکراه و نارضایتی او می‌تواند از او تمتع جنسی داشته باشد.

۱. وَ لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهٖ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ
وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّا اللَّهُ كَانَتْ كُلُّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۳۲).

حال ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا این اکراه می‌تواند به مودت و ترمیم روابط زوجین بینجامد؟ پاسخ آن است که اکراه در این‌باره در معنای تن دادن زن به روابط جنسی، بدون احساس نیاز جنسی و یا به تعبیر دیگر عدم تمتع جنسی از برقراری رابطه است. پر واضح است که این عدم تمتع، به معنای آزار دیدن با خشونت از سوی مرد نیست، بلکه صرفاً گونه‌ای از مدارا و مماشات است که زن برای رفع نیاز مرد در پیش می‌گیرد. پیداست که نداشتن آمادگی جنسی و رغبت جنسی و نیز میزان میل جنسی در زنان سالم، به اندازه مردان نبوده و اساساً در گوهر تمایلات جنسی زن، در روزهایی از ماه، زن تمایلی به هرگونه روابط جنسی ندارد. همه اینها نه به معنای اجبار زن با اِعمال خشونت برای رابطه جنسی که در معنای همراهی با مرد، بدون ارضای نیاز جنسی خود و اساساً بدون خواسته جنسی است. در واقع تعبیر دیگری از تمکین است که در فقه بازتاب داده شده است. از این جهت هرگز نمی‌تواند در برقراری تفاهم نقش سوء داشته باشد، بلکه برعکس به دلیل ارضاء نیاز جنسی مرد، زمینه آرامش روانی مرد فراهم شده است و در اثر آن رابطه زناشویی با تفاهم بیشتر برقرار و ثابت خواهد شد. اضافه بر آنکه زن در این رابطه، متحمل آزار و اذیت نشده تا بتواند آثار سوئی بر مفاهمه و زندگی زناشویی آن‌ها داشته باشد. بلکه بالعکس سبب تحکیم روابط زناشویی گشته و مرد ضمن ارضای نیاز جنسی، با آرامش بیشتری در جامعه و خانواده به ایفای نقش و وظایف همسری خود مبادرت می‌ورزد.

۲.۱.۴. وجود قرینه «فی المضاجع» در آیه

دلیل دیگر بر معنای نکاح برای ضرب در این آیه، در مرحله دوم خارج ساختن زن از نشوز، وجود قرینه «فی المضاجع» است. پیش از این در باب معنای ضرب، به تفصیل گفته شد که این قرینه، رهنمون‌گر مباحث مربوط به امور زناشویی بوده و این از اقتضائات پاکیزه سخن گفتن قرآن است که پیوسته در امور مربوط به روابط جنسی زوجین، از صراحت کلام استفاده نکرده و به جای آن به ملزومات و مقدمات و... آن اشاره دارد. قرینه «فی المضاجع» و توصیه به کیفیت رفتار در بستر، خود گویای فضای آیه و منظور خداوند است. در واقع از آنجا که این نشوز در امر روابط فیما بین زوجین است، پس از نتیجه حاصل نکردن از موعظه در مرحله اول، به نحوه رفتار عملی در مقدمات این روابط توصیه کرده که در صورت نتیجه نداشتن این رفتار نیز به مرحله سوم، یعنی

بی‌توجهی به میل و رضایت زن و به اکراه او را به این رابطه مجبور نمودن ورود می‌کند. در واقع «فی المضاجع»، قرینه‌ای آشکار است برای معنای نکاح در ضرب.

۴.۱.۳. فراز پایانی آیه ۳۴ و معنای بغی

دلیل دیگر در این آیه، فراز پایانی آیه است که خداوند در آنجا به مردان توصیه نموده است که چنانچه زنان در این امر از شما اطاعت نمودند، دیگر حق تعدی بر آنان ندارید که در این صورت با خدایی که علی و کبیر است روبرو خواهید شد. «فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا». دقت در این فراز از آیه و واژگان مطرح شده در آن به خوبی بیانگر معنای ضرب در امر نکاح است. وجود واژه «أَطَعْنَكُمْ» در معنای پیروی با اکراه و یا رضایت قلبی، و نیز عبارت «فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا»، گویای نکاتی درخور توجه است. «تبغوا» از ریشه بغی در معنای طلب توأم با تجاوز از حد آمده است. این معنی با مطلق تجاوز قابل جمع است؛ زیرا تجاوز از طلب جدا نیست، هر جا که تجاوز هست طلب نیز هست (قرشی، ۲۰۷/۱). بغی در طلب امور خیر و شر هر دو به کار رفته است (ابن‌منظور، ۷۵/۱۴). نکته مهم آن است که این واژه در قرآن و ادبیات عرب در امور جنسی البته در معنای شر و منفی آن یعنی زنا نیز به کار رفته است (ابن‌منظور، ۷۷/۱۴). همان‌گونه که قرآن در این باره می‌فرماید: «وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَانَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» (النور: ۳۳). «وَلَا تُكْرِهُوا»، در این آیه در معنای به اجبار در آوردن بوده و «الْبِغَاءِ» نیز در معنای زنا و فجور است (طباطبائی، ۱۱۴/۱۵). در امور جنسی عموماً طلب و درخواستی از سوی مرد ایجاد شده است که زن در این باره منفعل است. حال در آیه ۳۴ نیز خداوند تأکید کرده است که چنانچه زن در امر روابط زناشویی از نشوز خود دست کشید، دیگر حق طلب هم‌بستر شدن به اکراه زن را بر آنان باب نکنید. یعنی چنانچه زنان در این خواسته شما از شما پیروی نمودند، دیگر از آنان راه و روشی خلاف میل و خواستشان نخواهید^۱ (ابن‌منظور، ۷۸/۱۴). بدان معنا که مرد دیگر حق ندارد، دگرباره او را با اکراه و بدون رضایت و میل زن وادار به این امر نماید، بلکه رضایت زن اصیل و مهم است، در صورت اطاعت زن، رضایت و خواست و... زن نیز باید مورد توجه قرار گیرد و از تجاوز به میل او خودداری شود.

۱. أَيْ إِنْ أَطَعْنَكُمْ لَا يَبْغِي لَكُمْ عَلَيْهِنَّ طَرِيقًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ بَغْيًا وَجَوْرًا، وَ أَسْلُ الْبَغْيِ مَجَاوِزَةَ الْحَدِّ.

۴.۱.۴. کاربردست واژه سبیل در آیه ۳۴ و دیگر آیات مربوط به نکاح

یکی از مهمترین راه‌های فهم قرآن، تفسیر موضوعی است. در تفسیر موضوعی تمام آیات مربوط و یا نزدیک به موضوع استقصاء گشته و پس از آن با نگاهی مجموعی به فهم موضوع مبادرت ورزیده می‌شود. برای فهم واژگان کلیدی قرآن نیز این روش نتیجه بخش است. بدان‌گونه که از آیات دیگر در موضوع مشابه و واژگان یکسان می‌توان به سهولت در فهم واژگان مدد گرفت. در همین مقال پیش از این مطرح شد که حیا و ادب قرآن چنین اقتضاء داشته که از امور خصوصی زوجین با الفاظی در لفافه و کنایه سخن گوید. کاربردست واژه سبیل در فراز پایانی آیه ۳۴ نیز از این‌گونه ادب برخوردار است. بار دگر و در موضع دیگر خداوند از رابطه زناشویی در حالتی نرمال و حسن، از واژه «سبیل» بهره گرفته است. قرآن کریم در هنگام طرح ماجرای حضرت لوط و در گاه سرزنش قوم لوط از روی آوردن قوم تبه‌کار به مردان و ترک روابط زناشویی با زنان از عبارت «و تَقَطُّعُونَ السَّبِيلَ» استفاده نموده است.^۱ هر چند مفسران این فراز آیه را در معنای مقدمات فرزندآوری تفسیر نموده‌اند، اما نکته مورد توجه کاربردست دگر باره واژه «السَّبِيلَ»، برای آمیزش متعادل و مطلوب با همسر است، و این عیناً همان تعبیری است که خداوند در آیه ۳۴ نساء در خطاب به مردان به‌کار گرفته و بدانان دستور داده است که چنانچه زنان در این امر با شما همراهی نمودند، شما دیگر حق طلب نمودن راه غیر متعارف و معمول را ندارید. استفاده از این واژه در آیه ۳۴ نشانگر خاص بودن نشوز در معنای امتناع زن از تمتع جنسی و تسلیم شدن در برابر خواسته جنسی مرد و تمکین جنسی دادن است که در همین حیطة ضرب نیز در معنای نکاح با اجبار و اکراه، معنای صحیح‌تری ارائه می‌دهد.

۴.۱.۵. پیوستگی معنایی آیه ۳۵ با آیه ۳۴ نساء

درنگ و تأمل در آیه ۳۵ به‌خوبی نشان از پیوستگی معنایی این دو آیه دارد.^۲ در این آیه

۱. «أَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ».

۲. الرِّجَالُ قَوْمٌ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ أَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (۳۴) وَ إِنِ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (۳۵). مردان، سرپرست زنانند، به دلیل آنکه خدا، برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و [نیز] به دلیل آنکه—

خداوند بار دیگر از خوف و احتمال سخن گفته، پیش از این خوف و احتمال نشوز و راهکارهای آن بیان شده بود و در انتهای آیه با «إن» شرطیه رفتار مرد را در صورت اطاعت زن و گذر از نشوز، تعیین نموده است. در آیه ۳۵ به این پرسش ضمنی پاسخ داده می‌شود که چنانچه راهکارها نتایج نداد و زن بر نشوز خود اصرار داشت، چاره چیست؟ در این صورت خداوند قدرت عمل را از مرد در آیه ۳۵ سلب نموده و نتیجه این اصرار بر نشوز و اختلاف را گوشزد نموده است. نتیجه استمرار این نشوز، شقاق بین زوجین است. به همین جهت، خداوند در آیه ۳۵ به اطرافیان دستور می‌دهد، چنانچه خوف شقاق بین آن دو احساس شد، از طرفین یک نفر برای رفع و ریشه‌یابی این معضل تعیین شوند. شقاق در لغت به معنای اختلاف و هرکس به راهی رفتن است (فراهیدی، ۵/۷). نکته مورد نظر آن است که اگر ضرب در معنای کتک زدن باشد، خود خبر از وجود و بروز اختلاف و دوگانگی بین زوجین داشته و مبرهن است که کتک و شتم در هنگامی حادث می‌شود که اختلاف و شقاق به حد بالای خود رسیده و یکی از زوجین از آستانه تحمل خود فراتر رفته و اقدام به کتک زدن می‌نماید. اینکه خداوند پس از کتک و شقاق ایجاد شده، در آیه بعد «خوف از شقاق» را مطرح نماید، بی‌معنا خواهد بود. از این رو قطع به یقین ضرب در اینجا معنای کتک زدن نداشته، بلکه همان معنای نکاح را افاده می‌کند. در این صورت آیه ۳۵ به خوبی ارتباط محتوایی خود را با آیه پیشین حفظ نموده است. یعنی آنکه چنانچه زن از همسر خود در امر نکاح اطاعت ننمود و این امر برای او به یک رویه تبدیل شد، به‌گونه‌ای که اطرافیان خوف اختلاف و دوگانگی بین آن‌ها را احساس نمودند، آنگاه باید حکمین تعیین شود و در این باره به چاره کار بیندیشند.

۵. عوامل گزینش یک معنا در تزییق معنایی

همان‌گونه که آمد تزییق معنا و مفهوم ناصحیح در واژگان قرآن هنگامی صورت

→ از اموالشان خرج می‌کنند. پس، زنان درستکار، فرمانبردارند [و] به پاس آنچه خدا [برای آنان] حفظ کرده، اسرار [شوهران خود] را حفظ می‌کنند. و زانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاه‌ها از ایشان دوری کنید و [اگر تأثیر نکرد] آنان را بزیند؛ پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آن‌ها هیچ راهی [برای سرزنش] مجوید، که خدا والای بزرگ است (۳۴). و اگر از جدایی میان آن دو [زن و شوهر] بیم دارید، پس داوری از خانواده آن [شوهر] و داوری از خانواده آن [زن] تعیین کنید. اگر سر سازگاری دارند، خدا میان آن دو سازگاری خواهد داد. آری! خدا دانای آگاه است (۳۵).

می‌گیرد که یک واژه از معانی گوناگونی برخوردار باشد. از این‌رو عوامل گوناگونی سبب می‌گردد تا بیشتر معانی از دایره کاربردی نمودن خارج گشته و بیشترین تمرکز بر یک معنا در همه سیاق‌ها واقع گردد. در اینجا بررسی این رویکرد در قرآن و به‌طور مشخص آیه ۳۴ نساء ضروری است. به‌نظر می‌رسد رهیافت این خطا در واژه «ضرب» برای آیه ۳۴ نساء به دلایل زیر است:

۵. ۱. همنشین شدن واژگان و تداعی معانی

در علم معناشناسی و بحث معناشناسی هم‌زبانی، یک نوع از باهم‌آیی، باهم‌آیی متداعی است. به‌کار بردن واژه «میخ»، واژه چکش را تداعی می‌نماید؛ در باهم‌آیی متداعی وجود ویژگی مشترک، اصلی مسلم است که بر پایه این ویژگی، می‌توان واژه‌های دارای هم‌آیی را شناسایی کرد. به‌طور مثال «ماه»، «ستاره»، «خورشید»، براساس ویژگی‌ای که عضو اجرام آسمانی بودن می‌تواند باشد، دارای نوعی باهم‌آیی متداعی هستند که از کنار هم قرار گرفتن حوزه معنایی اجرام آسمانی شکل می‌گیرد (یول، ۱۹۱). در ادبیات فارسی از این امر به عنوان صنعت مراعات‌النظیر یاد می‌شود. در حوزه قرآنی نیز باهم‌آیی متداعی قابل‌شناسایی است. به‌طور مثال واژه «صفا»، واژه «مروه» را در ذهن تداعی خواهد کرد. به‌طور کلی در حوزه معنایی حج در قرآن می‌توان تداعی واژه‌های عمره، طواف، صفا و مروه را شاهد بود (البقره: ۱۵۸). درباره آیه ۳۴ نساء نیز با عنایت به تفکر حاکم و غالب مردان جاهلی و تسری بسیاری از آداب و تفکرات آنان در عصور و زمانه‌های بعد، مفسران از همنشینی واژه نساء با ضرب، ضرب را متداعی زدن فیزیکی دانسته‌اند؛ چون تحقیر و کتک زدن زنان در عرب جاهلی و حتی در دنیای مدرن امروزی، امری شایع بوده است از این‌رو، همنشینی واژه ضرب و نساء، تداعی کننده زدن و آسیب بدنی برای مفسران و مخاطبان بوده است. به همین سبب بدون هیچ تحمل مشقتی در مراجعه به کتب لغت و فرهنگ اصیل عرب به تفسیر آیه مبادرت ورزیده‌اند. امر آنگاه آشکارتر می‌شود که عموم مفسران پیشین، کتک زدن زن و تأیید قرآن بر آن را امری عادی دانسته‌اند و به سهولت از کنار آن عبور نموده‌اند. اما مفسران قرون متأخر به دلیل هجمات وارده بر اسلام و قرآن در باب رعایت حقوق زنان، ضمن اصالت دانستن ضرب و کتک زدن به زنان به بیان چرایی و توجیهاات آن پرداخته‌اند.

۵. ۲. نداشتن تسلط کافی و وافی بر ادبیات عرب زمان نزول قرآن و ادبیات

عصر جاهلی

یکی از دلایل مهم در تزییق مفهوم در هنگام تفسیر واژگان قرآن، نداشتن اشراف و سلطه کامل بر زبان و ادبیات عرب و نیز فرهنگ عرب است. با تتبع در کتب تفاسیر و لغتی که به شرح واژه ضرب اهتمام داشته‌اند با عباراتی برخورد می‌کنیم که نشان از فاصله طولانی میان شناخت حقیقی مفسر از واژگان قرآن و فرهنگ عربی است که قرآن در بسیاری از موارد براساس آن‌ها آیات را نازل نموده است. برای نمونه راغب اصفهانی که مورد استناد و ارجاع بسیاری از مفسران معاصر و پسین خود است، در هنگام تفسیر واژه «ضرب»، زدن فیزیکی را معنای اصلی آن دانسته است (راغب، ۵۰۵). ابن‌درید، ابوبکر محمد بن حسن بن درید ازدی (۲۲۳-۳۲۱ق)، نیز از لغویون پس از فراهیدی است که برآن است ضرب، اصطلاحی است که برای شمشیر در همان معنای زدن به‌کار می‌رود (ابن‌درید، ۳۱۴/۱). امری که هیچ‌کدام از لغویان اقدم بدان اشاره نداشته و حتی عکس آن به فراگیر بودن و تعلق داشتن این واژه به امور متعدد صراحت داشته‌اند (فراهیدی، ۳۰/۷؛ ابن‌منظور، ۵۴/۱-۵۶).

۵. ۳. اکتفای مفسران به نقل آراء مفسران قبل خود

یک دلیل مهم دیگر در خطاهای شایع تفسیری، اکتفای مفسران به نقل گفته‌های مفسران پیشین خود است. در مباحثی که به نحو شایع در کتب تفسیری رواج یافته، علت اصلی تکرار این خطا همین امر است. در این مورد خاص نیز براساس آنچه در قبل آمد و تمایل مفسران بر پذیرش ضرب به‌عنوان کتک زدن برای زنان بیشتر است؛ از این‌رو به تتبع مجدد در تک‌تک واژگان نپرداخته‌اند و به نقل اقوال پیشین اکتفا نموده‌اند. مراجعه به تفاسیر و تطبیق گفته‌های آنان این امر را اثبات می‌کند. این آفت در تفسیر، در تفاسیر شیعه و سنی یکسان است. درباره آیه ۳۴ نساء و واژه ضرب، اولین کسی که روایات ضرب زنان به معنای کتک زدن را آورده، طبری به نقل از ابن‌عباس است. «حدثنا المثنی، قال: ثنا إسحاق، قال: ثنا ابن‌عیینة، عن ابن‌جریج، عن عطاء، قال: قلت لابن‌عباس: النشوز ما الضرب غیر المبرح، قال: السواک و شبهه یضربها به». (طبری، ۴۴/۵). با تتبع در منابع شیعی نیز این نکته حاصل می‌شود که اولین ناقل این روایت در منابع شیعی، تفسیر قمی به نقل از ابوالجارود از ابی‌جعفر طبری است که در آن روایت،

هجر در مضجع را دشنام گرفته و برای ضرب هم صرفاً قید غیر مبرح را لحاظ نموده‌اند. «و فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ ... فَإِنْ أَطَاعَتْهُ فَسَبِيلٌ ذَلِكَ وَإِلَّا سَبَّهَا وَ هُوَ الْهَجْرُ - فَإِنْ رَجَعَتْ إِلَى فِرَاشِهَا فَذَلِكَ وَإِلَّا ضَرَبَهَا ضَرْباً غَيْرَ مَبْرَحٍ - فَإِنْ أَطَاعَتْهُ وَ ضَاجَعَتْهُ يَقُولُ اللَّهُ «فَإِنْ أَطَعْنَاكُمْ فَلَا تَبْعُوا عَلَيْنَ سَبِيلًا» يَقُولُ لَا تُكَلِّفُوهُنَّ الْحَبَّ - فَإِنَّمَا جَعَلَ الْمَوْعِظَةَ وَ السَّبَّ وَ الضَّرْبَ لِهِنَّ فِي الْمَضْجَعِ». (قمی، ۱/ ۱۳۷). پس از قمی، طوسی و سپس طبرسی به نقل از طوسی به ذکر این روایت مبادرت ورزیده‌اند. طبرسی پیوسته روایات زیادی را از طوسی نقل می‌نماید؛ چرا که به فرموده طبرسی در مقدمه مجمع، شیخ طوسی اسوه و قوده ایشان در تألیف این تفسیر است (طبرسی، ۲/۱). اما نکته قابل تأمل، عدم ذکر روایت این دو از تفسیر قمی است، بلکه طوسی و به پیروی از ایشان طبرسی، روایت را از ابو جعفر و با همان نقل طبری یعنی با قید ضرب بالسواک نقل کرده‌اند. و این چنین این تفسیر براساس اجتهاد طبری و با تأسی از اجتهاد یک صحابی در تفاسیر شیعه و سنی شایع گشته است.

نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از این پژوهش در امور زیر خلاصه می‌شود:

۱. تزییق معنا و مفهوم در علم معناشناسی، برای واژگان قرآنی کاربرد بسیار دارد؛ اما باید دقت و بررسی شود که این تزییق مفهومی در هنگام نزول آیات وجود داشته است یا خیر؟ چنانچه مفسر با تزییق مفهومی صورت گرفته در عصر خود مبادرت به تفسیر آیات نماید، حاصلی جز دور شدن از معنای حقیقی آیه نخواهد داشت.
۲. واژه نشوز در آیه ۳۴ نساء از سوی مفسران به نشوز عام تفسیر گشته است؛ در حالی که براساس قرائن و سیاق آمده در آیه، این نشوز خاص بوده و در معنای تمکین نمودن زوجه در امر روابط زناشویی است.
۳. واژه ضرب در آیه ۳۴ نساء، براساس تزییق مفهومی صورت گرفته در زمان مفسران تفسیر شده است. در سال‌های پس از نزول واژه ضرب بیشتر معنا را در کتک زدن فیزیکی داشته است، از این رو مفسران بالاتفاق این معنا را در تفسیر و توجیه آیه در نظر گرفته‌اند.
۴. براساس کتب لغت و بررسی سیاق آیات و قرائن دیگر این‌گونه حاصل شده است که در آیه ۳۴ نساء، ضرب در معنای نکاح بوده است. یعنی چنانچه زن در روابط

زناشویی، تمرد و نشوز داشته باشد و حاضر به تمکین مرد نباشد، قرآن مرد را در وهله اول، توصیه به موعظه کردن زن نموده، سپس در بستر رویگردانی از زن نماید، و چنانچه زن به تمرد خود ادامه داد، دیگر مرد موظف به جلب رضایت زن نبوده و می‌تواند بدون رضایت او و با مجبور نمودن زن، اقدام به رابطه زناشویی نماید.

۵. اوج تعالی و پاسداشت حقوق زن با این رویکرد در ادامه آیه ۳۴ متجلی می‌شود که خداوند به مرد دستور می‌دهد که چنانچه زن از تمرد و نشوز در امر زناشویی، دست شست و از درخواست مرد اطاعت نمود، مرد دگرباره حق ندارد بر او تعدی نماید و او را به اکراه به امر زناشویی مجبور نماید، چه در این صورت با خدایی که علی و کبیر است، روبرو خواهد شد. رضایت و تمتع زن امری است که خداوند به‌عنوان حقوق حقه و مسلم زن در این آیه بدان صراحت داشته است.

۶. آیه ۳۵ در ادامه آیه ۳۴ نشانگر معنای نکاح برای ضرب می‌باشد. زیرا اگر ضرب در معنای زدن فیزیکی باشد، خبر از اختلاف و شقاق بالای زوجین داشته و دیگر خوف از آن معنایی ندارد که خداوند در آیه ۳۵ خوف از اختلاف و راهکار آن را به اطرافیان زوجین متذکر شود.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث، بیروت، المكتبة العلمية، ۱۹۷۹م.
۳. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن محمد، تفسیر القرآن العظیم، ریاض، مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ق.
۴. ابن درید، محمد بن حسن، بیروت - لبنان، دار العلم للملایین، ۱۹۸۷م.
۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، محقق: شمس‌الدین، محمدحسین، لبنان - بیروت، دارالکتب العلمية، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۹ق.
۶. ابن عاشور، محمدطاهر، التحرير و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۰ق.
۷. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، تحقیق: احمد فارس، بیروت، دار صادر للطباعة و النشر، ۱۳۸۸ق.
۸. امین، نصرت بیگم، مخزن العرفان در علوم قرآن، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۹. آلتور، آنتونی، درآمدی بر زبان شناسی تاریخی، ترجمه: یحیی مدرس، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۴ش.
۱۰. باقری، مه‌ری، مقدمات زبان‌شناسی، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۶ش.
۱۱. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ش.
۱۲. حسینی همدانی، محمد، انوار درخشان در تفسیر قرآن، تهران، لطفی، ۱۳۸۰ش.
۱۳. حقی برسوی، اسماعیل، روح البیان، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
۱۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۴ق.
۱۵. خلیل بن احمد، العین، قم، مؤسسه دارالهجره، ۱۴۰۹ق.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات لالفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دمشق، دارالشامیه، ۱۴۱۶ق.
۱۷. زمحشری، محمودبن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاول فی وجوه التأویل، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۴ق.
۱۸. سعیدی‌روشن، محمدباقر، تحلیل زبان قرآن و روش‌شناسی فهم آن، قم، مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵ش.
۱۹. صادقی‌تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۵ق.
۲۰. صفوی، کوروش، درآمدی بر معناشناسی، تهران، انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۷ش.
۲۱. طباطبایی، محمد، حسین‌المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۳م.
۲۲. طبرسی، فضل بن الحسن، مجمع البیان فی التفسیر القرآن، تصحیح ابوالحسن شعرانی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۹ش.
۲۳. طبری، ابوجعفر محمدبن جریر. جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ش.

۲۴. طبرانی، سلیمان بن احمد، التفسیر الکبیر تفسیر القرآن العظیم (الطبرانی)، اردن، دارالکتب الثقافی، ۲۰۰۸ م.
۲۵. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۷۶ ش.
۲۶. طوسی، محمدبن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، لبنان، دارالاحیاء التراث العربی، بی تا.
۲۷. عبدالرئوف، حسین، «در باب تنوع سبک‌شناختی در ژانر قرآنی»، زیباشناخت، ترجمه: ابوالفضل حری، سال دهم، شماره ۲۰، ۱۳۸۸ ش.
۲۸. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، محقق: محمد مخزومی و ابراهیم سامرائی، قم، دار الهجرة، ۱۴۱۰ ق.
۲۸. فخررازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، لبنان - بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۲۹. قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۷ ش.
۳۰. قطب، سید، فی ظلال القرآن، بیروت، دارالشروق، ۱۴۸۰ ق.
۳۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، محقق، موسوی جزایری، طیب؛ ایران - قم، دارالکتاب، ۱۳۶۳ ش.
۳۲. کرمی، محمد، التفسیر لکتاب الله المنیر، قم، علمیه، ۱۴۰۲ ق.
۳۳. مختار عمر، عمر، علم الدلاله، بیروت، عالم الکتب، ۱۳۸۶ ق.
۳۴. مشکوة الدینی، مهدی، سیر زبان‌شناسی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۸ ش.
۳۵. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
۳۶. مغنیه، جواد، التفسیر الکاشف، قم، دار الکتب الاسلامی، ۱۴۲۴ ق.
۳۷. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۸ ش.
۳۸. یول، جورج، بررسی زبان، مترجم: علی بهرامی، بی جا، انتشارات رهنما، ۱۳۷۸.

